

تأملی در مفهوم و اهداف «جنگ شناختی»

«ویروس ادراکی» از مرزها می‌گذرد و به ذهن نخبگان نفوذ می‌کند

گزارش
اعظم مهربان

جنگ امروز بیش از آنکه با صدای انفجار و حرکت تانک‌ها آغاز شود در میدان ادراک و روایت طراحی می‌شود. هدف این نبرد نه تصرف خاک، بلکه تغییر برداشت مردم از واقعیت هویت و آینده است؛ نبردی که در آن نخبگان دانشگاهیان و چهره‌های اثرگذار به هدف اصلی عملیات شناختی تبدیل شده‌اند و «ویروس ادراکی» از مسیر رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به ذهن آنها نفوذ می‌کند.

تغییر میدان نبرد از خاک تا ذهن

در جنگ سخت دشمن با تخریب زیرساخت‌ها تجهیزات و مراکز حیاتی به دنبال تحمیل اراده خود است، اما در جنگ شناختی نقطه هدف «ذهن» انسان‌هاست. اگر در جنگ نظامی یک ساختمان یا مرکز صنعتی مورد اصابت قرار می‌گیرد در جنگ روایت‌ها اعتماد عمومی امید به آینده هویت ملی و توان تحلیل جامعه هدف قرار می‌گیرد.

جامعه‌ای که به هویت توانایی‌ها و آینده خود باور دارد در برابر فشارهای بیرونی مقاوم‌تر عمل می‌کند، اما جامعه‌ای که نسبت به همه‌چیز بدبین خشمگین بی‌اعتماد و مأیوس شده باشد حتی بدون حمله نظامی نیز می‌تواند دچار فرسایش درونی شود.

دشمن در چنین شرایطی به جای سرمایه‌گذاری گسترده برای اقناع تک‌تک شهروندان سراغ حلقه‌های مرجع می‌رود، یعنی استاد دانشگاه فعال رسانه‌ای هنرمند تحلیلگر سلبریتی پژوهشگر خبرنگار و چهره فرهنگی. دلیل این انتخاب روشن است، سخن یک فرد مرجع به‌دلیل سرمایه نمادین و اجتماعی او می‌تواند چندین برابر یک پیام عادی اثرگذاری داشته باشد. وقتی یک استاد دانشگاه یا چهره مشهور حرفی می‌زند آن حرف با کمترین هزینه بیشترین تأثیر را روی افکار عمومی می‌گذارد. در واقع دشمن با هک کردن ذهن یک نخبه ذهن هزاران نفری را که به آن آدم اعتماد دارند گروگان می‌گیرد.

نخبگان، مرجع فکری یا حلقه انتقال روایت؟

نخبگان در هر جامعه‌ای نقشی دوگانه دارند؛ از یک سو آنان می‌توانند با دانش تحلیل نقد منصفانه و ارائه راه‌حل به کاهش ابهام‌ها و حل مسائل عمومی کمک کنند. از سوی دیگر اگر ارتباط آنان با واقعیت اجتماعی قطع شود یا در فضای هیجانی و قطبی‌شده قرار بگیرند ممکن است ناخواسته به بازتولیدکننده ناامیدی و بی‌اعتمادی تبدیل شوند. اینجا باید میان «نقد» و «تخریب» تفاوت گذاشت. نقد مسئله را دقیق می‌بیند علل آن را بررسی می‌کند مسئولیت‌ها را مشخص می‌سازد و در نهایت راهی برای اصلاح پیشنهاد می‌دهد، اما تخریب معمولاً از مسئله عبور می‌کند تا به نفی کلیت برسد؛ از ناکارآمدی یک مدیر به ناتوانی همه ساختارها از یک ضعف اجرایی به بی‌فایدگی امید و از یک بحران مقطعی به تصویرسازی از بن‌بست دائمی.

هشدار اصلی این است که بخشی از عملیات روانی و شناختی ممکن است با تحریک حس «آگاه‌تربودن» در افراد اثرگذار همراه باشد. در این سازوکار فرد به‌تدریج تصور می‌کند که تنها او واقعیت را می‌فهمد و دیگران یا ناآگاهند یا فریب‌خورده‌اند. چنین ذهنیتی اگر با بازخوردهای مداوم رسانه‌ای و تشویق‌های مجازی همراه شود می‌تواند فرد را نسبت به هر نقد درونی یا داده مخالف مقاوم کند.

دشمن به آن نخبه القا می‌کند که تو از بقیه آگاه‌تری تو تنها کسی هستی که جرئت می‌کنی حقیقت را بگویی. این حس نخبه‌سالاری کاذب مثل یک ذره عمل می‌کند که اجازه نمی‌دهد هیچ نقد واقع‌بینانه‌ای به ذهن آن آدم نفوذ کند. وقتی یک نخبه در این زنجیره قرار می‌گیرد دیگر به دنبال حل مسئله نیست؛ او به دنبال اثبات برتری خودش و تضعیف رقیب است.

الگوریتم لایک و حباب اطلاعاتی

شبکه‌های اجتماعی فقط ابزار انتقال پیام نیستند؛ آنها ساختارهایی برای شکل‌دادن به توجه هیجان و اولویت‌های ذهنی نیز هستند. الگوریتم‌ها معمولاً محتوایی را بیشتر دیده‌شدن می‌کنند که واکنش‌برانگیزتر احساسی‌تر تندتر و قطبی‌تر باشد. در نتیجه یک اظهارنظر جنجالی ممکن است بسیار بیشتر از یک تحلیل آرام دقیق و مستند دیده شود.

این سازوکار می‌تواند به شکل‌گیری «حباب اطلاعاتی» منجر شود؛ وضعیتی که در آن کاربر عمدتاً با پیام‌ها افراد و روایت‌هایی مواجه است که پیش‌فرض‌های قبلی او را تأیید می‌کنند. در چنین فضایی فرد تصور می‌کند دیدگاه او نه یک نظر در میان نظرهای متعدد، بلکه «حقیقت بدیهی» و مورد اجماع همه جامعه است.

اولین قدم دشمن قرار دادن نخبه در یک حباب اطلاعاتی است. الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی طوری طراحی شده‌اند که فقط صداهای همسو را به گوش آن آدم می‌رسانند. وقتی یک نخبه مدام از طرف رسانه‌های بیگانه یا اکانت‌های فیک تشویق می‌شود، وقتی می‌بینند حرف‌های تند و ساختارشکنش چقدر لایک می‌خورد کم‌کم مرز بین نقد سازنده و هویت ملی در ذهنش محو می‌شود و اینجاست که ویروس ادراکی فعال می‌شود.

این ویروس نخبه را از یک ناظر بی‌طرف تبدیل به یک ناقل فعال ناامیدی می‌کند. آن آدم تصور می‌کند دارد از حقیقت دفاع می‌کند، فکر می‌کند دارد شجاعت به خرج می‌دهد، اما در واقعیت دارد دقیقاً همان چارچوبی را تکرار می‌کند که در اتاق‌های فکر دشمن برایش طراحی شده است.

برای یک نخبه یا چهره اثرگذار این وضعیت مخاطره‌آمیزتر است، زیرا بازخوردهای مثبت مجازی می‌تواند جای ارزیابی دقیق واقعیت را بگیرد. وقتی لایک بازنشر دعوت به رسانه‌های خارجی یا تحسین گروه‌های همفکر به معیار اعتبار تبدیل شود، احتمال دارد فاصله میان «محبوبیت رسانه‌ای» و «مسئولیت اجتماعی» افزایش یابد.

در چنین وضعیتی باید یک پرسش اساسی مطرح شود آیا سخنی که در فضای عمومی منتشر می‌شود به روشن‌شدن واقعیت و حل مسئله کمک می‌کند یا فقط خشم تحقیر نفرت و دوگانه‌سازی تولید می‌کند؟

از جاسوسی سنتی تا «مزدوری نرم»

یکی از مفاهیم محوری متن عبور از تصویر کلاسیک جاسوسی است. در ذهن عمومی جاسوس معمولاً فردی است که با پول ارتباط پنهان انتقال اسناد یا همکاری مستقیم با یک سرویس اطلاعاتی شناخته می‌شود، اما در جنگ شناختی موضوع الزاماً به این شکل نیست.

close ups
نمای نزدیک

اولین قدم دشمن قرار دادن نخبه در یک حباب اطلاعاتی است. الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی طوری طراحی شده‌اند که فقط صداهای همسو را به گوش آن آدم می‌رسانند. وقتی یک نخبه مدام از طرف رسانه‌های بیگانه یا اکانت‌های فیک تشویق می‌شود، وقتی می‌بینند حرف‌های تند و ساختارشکنش چقدر لایک می‌خورد کم‌کم مرز بین نقد سازنده و هویت ملی در ذهنش محو می‌شود و اینجاست که ویروس ادراکی فعال می‌شود

در جاسوسی قدیمی ما دنبال کسی بودیم که فیش حقوقی دلاری داشته باشد، اما در جنگ شناختی ما با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که به آن می‌گوییم «مزدوری نرم.» این مزدورها لزوماً حقوق دلاری نمی‌گیرند؛ حقوق آنها با اعتبار کاذب دسترسی به رسانه‌های جهانی و حس دیده‌شدن پرداخت می‌شود.

ممکن است فردی هیچ ارتباط تشکیلاتی یا مالی مستقیمی با بیرون نداشته باشد، اما به دلیل نیاز به دیده‌شدن میل به تأییدشدن احساس خاص‌بودن عصبانیت انباشته یا قرارگرفتن مداوم در معرض یک فضای رسانه‌ای جهت‌دار همان روایتی را بازتولید کند که نتیجه آن به سود طراحان بیرونی است.

البته این موضوع نباید به ساده‌سازی و برچسب‌زنی منجر شود. هر منتقدی عامل نفوذ نیست و هر انتقاد تند نیز لزوماً عملیات روانی محسوب نمی‌شود. خطر اصلی زمانی آغاز می‌شود که مرز میان نقد مسئولانه و روایت‌سازی مخرب از بین برود، یعنی فرد یا جریان رسانه‌ای به جای پرداختن به راه‌حل و اصلاح صرفاً به تحقیر جامعه سیاه‌نمایی مطلق انکار پیشرفت‌ها و القای بی‌آیندگی بپردازد.

در واقع «مزدوری نرم» در این چارچوب به معنای همکاری آگاهانه یا ناآگاهانه با پروژه‌ای است که دستاوردش تخریب اعتماد عمومی و تضعیف انسجام ملی است، حتی اگر پرداخت آن نه پول، بلکه اعتبار رسانه‌ای شهرت افزایش دنبال‌کننده یا حس برتری کاذب باشد.

سرمایه اجتماعی؛ هدف پنهان عملیات روایت

سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای از اعتماد همکاری احساس تعلق امید و باور مردم به امکان حل مسائل مشترک است. جامعه‌ای که سرمایه اجتماعی بالایی دارد در بحران‌ها سریع‌تر خود را بازسازی می‌کند؛ مردم به یکدیگر کمک می‌کنند نهادها امکان بیشتری برای تصمیم‌گیری دارند و اختلاف‌ها به فروپاشی پیوندهای اجتماعی تبدیل نمی‌شود.

در مقابل هرگونه عملیات رسانه‌ای که دائماً بر ناکارآمدی مطلق فساد فراگیر بی‌فایدگی تلاش نبود آینده و بی‌ارزشی هویت ملی تأکید کند می‌تواند سرمایه اجتماعی را کاهش دهد. در این فضا مردم نه‌فقط نسبت به نهادهای رسمی، بلکه نسبت به یکدیگر نیز بی‌اعتماد می‌شوند.

نتیجه این فرایند معیوب قطبی‌شدن شدید جامعه است؛ یک طرف نخبگانی هستند که اغوا شده‌اند و تریبون‌های قدرتمندی دارند و طرف دیگر توده مردمی که بین حرف آنها و واقعیت‌های زندگی‌شان دچار سردرگمی و بی‌اعتمادی می‌شوند. وقتی این زنجیره فعال شود اعتماد عمومی که سخت‌ترین دارایی یک کشور برای بقاست مثل برف زیر آفتاب ذوب می‌شود.

نمونه روشن این وضعیت گسترش روایت‌هایی است که به جوان ایرانی القا می‌کند هیچ راهی برای اثرگذاری پیشرفت یا ساختن آینده وجود ندارد. نتیجه چنین روایتی لزوماً اعتراض یا کنشگری سازنده نیست؛ بسیاری اوقات به انفعال مهاجرت ذهنی بی‌تفاوتی سیاسی فرار از مسئولیت اجتماعی و قطع پیوند با سرنوشت جمعی منجر می‌شود.

برخی مردم ناآگاه و خصوصاً قشر نوجوان به جای نهادهای رسمی به حرف این به‌ظاهر نخبگان منحرف گوش می‌دهند و در نهایت به انفعال و سرخوردگی می‌رسند. اینجاست که وظیفه دستگاه‌های امنیتی و اطلاعاتی ما سنگین‌تر می‌شود تا با رصد این جریان‌های نفوذ نرم اجازه ندهند هویت ملی ما قربانی این بازی‌های کثیف شود.

از همین منظر جنگ شناختی بیش از آنکه فقط نبردی بر سر خبر و تحلیل باشد نبردی بر سر «افق آینده» است، اینکه یک نوجوان یا دانشجو کشورش را مسئله‌ای حل‌نشدنی ببیند یا پروژه‌ای دشوار، اما قابل ساختن.

چرا ایجاد تردید در ذهن نخبگان آرزوی دیرینه دشمن است؟ ذهن یک نخبه دچار تردید شود یک اثر دومینویی در کل جامعه راه می‌افتد. نخبه دانشگاهی به خاطر سرمایه شناختی‌اش، یعنی قدرت تحلیل و پرسشگری مرجع فکری نسل جوان است. وقتی آن آدم شروع می‌کند به تحقیر توان داخلی وقتی پیشرفت‌های کشور را مسخره می‌کند و مدام از بی‌آیندگی حرف می‌زند این پیام مثل یک سم در رگ‌های کسانی که به واسطه فریب رسانه‌های معاند فکر می‌کنند در جوامع غربی همه‌چیز بی‌عیب و نقص است، بخش می‌شود.

دشمن وقتی می‌بیند در میدان نظامی یا همان جنگ سخت حریف اراده این ملت نمی‌شود وارد میدان ذهن و ادراک می‌شود. آنها می‌خواهند نوجوان و جوان ما به جای اینکه خودش را موتور پیشران آینده بداند تبدیل به یک مانع شود. آنها در حقیقت می‌خواهند مرجعیت فکری و فرهنگی را تخریب کنند.

دشمن در هشت سال جنگ تحمیلی دید که با تسلیحات نظامی نمی‌تواند ایران را فلج کند پس استراتژی را تغییر داد. هزینه جنگ سخت زیاد است و پایداری‌اش هم کم، اما جنگ نرم چیست؟ هزینه‌اش کمتر است و پایداری‌اش خیلی بیشتر. در دنیای مدرن ابزارهای این جنگ در همه خانه‌هاست؛ گوشی‌های موبایل ماهواره اینترنت. دشمن با برنامه‌های از پیش تعیین‌شده این برنامه‌ها را وارد زندگی ما کرده است. آنها دنبال براندازی خاموش هستند، یعنی تغییر حکومت و ارزش‌ها بدون اینکه کسی متوجه‌اش بشود.

و چه کسی بهتر از چهره‌های معروف برای این کار؟ جوانان و دانشگاهیان چون انرژی بیشتری دارند و نفوذشان در لایه‌های مختلف جامعه عمیق‌تر است هدف اصلی این حملات هستند. دشمن می‌خواهد با تحت تأثیر قرار دادن این قشر ایمان را از داخل تضعیف کند. آنها مسائل اجتماعی کوچک را بزرگ‌نمایی می‌کنند از سلبریتی‌ها به عنوان بلندگو استفاده می‌کنند و پیامشان را لابه‌لای حرف‌های به‌ظاهر دلسوزانه به خورد مردم می‌دهند.

دانشگاه؛ میدان علم و مسئولیت اجتماعی

دانشگاه در این میان جایگاه ویژه‌ای دارد. دانشگاه فقط محل تولید مدرک مقاله یا آموزش تخصصی نیست؛ دانشگاه محل شکل‌گیری نگاه نسل جوان به جامعه دولت تاریخ توسعه هویت و آینده است. به همین دلیل هرگونه اختلال در مرجعیت علمی و فرهنگی دانشگاه می‌تواند آثار بلندمدت اجتماعی داشته باشد. نخبه دانشگاهی باید از دوگانه‌های کاذب فاصله بگیرد یا تأیید مطلق یا نفی مطلق. مسئولیت دانشگاهی دیدن ضعف‌ها بدون انکار ظرفیت‌هاست؛ نقد سیاست‌ها بدون تحقیر جامعه؛ دفاع از استقلال علمی بدون افتادن در دام خودبزرگ‌بینی و گفت‌وگو با جهان بدون وابستگی فکری به روایت‌های وارداتی.

نخبگان دانشگاهی ما امروز وظیفه دارند که براساس آموزه‌های بیانیه گام دوم انقلاب در خط مقدم دفاع علمی و فرهنگی بایستند. دانشگاه ما امروز نباید فقط جای فرمول و کتاب باشد؛ دانشگاه باید پادگان علم و ایمان باشد. نخبگان باید با تولید فناوری‌های راهبردی اقتدار علمی کشور را به رخ جهانیان بکشند. همان‌طور که موشک‌های ما باعث بازدارندگی نظامی شدند دانش ما در حوزه‌های هوش مصنوعی نانو و هسته‌ای هم باید طوری باشد که وابستگی ما به غرب را به صفر برساند و این، یعنی دفاع واقعی از استقلال ایران.

ایران در حوزه‌هایی مانند فناوری‌های راهبردی پزشکی نانو صنعت دفاعی هوافضا زیست‌فناوری و هوش مصنوعی به نیروی انسانی متخصص نیاز دارد. با این حال تولید علم زمانی به قدرت ملی تبدیل می‌شود که با حل مسئله‌های واقعی مردم پیوند بخورد؛ از بحران آب و محیط‌زیست تا اشتغال مسکن سلامت آموزش حمل‌ونقل و معیشت.

بنابراین نقش نخبه تنها دفاع تبلیغاتی از پیشرفت‌ها نیست؛ او باید در کنار بیان توانمندی‌ها با نگاه علمی برای ضعف‌ها راه‌حل طراحی کند. این ترکیب همان چیزی است که می‌تواند هم امید اجتماعی را تقویت کند و هم مانع انکار واقعیت‌ها شود.

جهاد تبیین؛ پاسخ به ابهام نه تکرار شعار

در فضای غبارآلود رسانه‌ای «جهاد تبیین» زمانی اثرگذار خواهد بود که به معنای پاسخ دقیق مستند و قابل‌فهم به پرسش‌های واقعی مردم باشد. جامعه امروز به‌ویژه نسل جوان صرفاً با تکرار گزاره‌های کلی قانع نمی‌شود. او می‌خواهد بداند مسئله چیست چرا به وجود آمده و مسئول آن کیست راه‌حل چیست و چه زمانی می‌توان نتیجه را دید.

وقتی فضا غبارآلود می‌شود وقتی شایعات مثل نقل و نبات در فضای مجازی پخش می‌شوند اینجا وقت جهاد تبیین است. نخبگان و دانشگاهیان که قلم و قدرت تحلیل دارند، نباید سکوت کنند. آنها باید با تحلیل‌های دقیق حقایق را برای مردم و مخصوصاً جوان‌ترها روشن کنند. آنها باید ثابت کنند که با تکیه بر توان داخلی می‌شود از این گردنه‌های سخت هم عبور کرد.

اگر رسانه رسمی یا نخبگان همسو با نظام سیاسی صرفاً به تکذیب حمله یا برچسب‌زنی بسنده کنند میدان را به روایت‌های هیجانی‌تر واگذار خواهند کرد. در مقابل گفت‌وگوی صریح پذیرش ضعف‌های قابل‌اثبات ارائه آمار روشن نمایش نمونه‌های واقعی پیشرفت و توضیح مسیر اصلاح می‌تواند اعتماد عمومی را تقویت کند.

نخبگان در این میدان باید «افسران آگاهی‌بخش» باشند نه صرفاً تکرارکنندگان ادبیات رسمی. نخبگان باید افسران جنگ نرم باشند. آنها باید مراقب باشند که دشمن نتواند با دو قطبی‌سازی‌های مذهبی و قومی انسجام ملی ما را خدشه‌دار کند. آنها باید نسبت به فضای مجازی شناخت عمیق داشته باشند. آنها باید بفهمند که هر تعریفی که از آن سر دنیا می‌آید بی‌دلیل نیست.

اگر می‌بینید رسانه‌هایی که دشمن قسم‌خورده این ملت هستند، دارند از حرف‌های شما حمایت می‌کنند باید شک کنید. اگر می‌بینید حرف‌های شما به جای اینکه گرهی از مشکلات مردم باز کند فقط دارد بذر نفرت و تفرقه می‌پاشد بدونید که ویروس ادراکی وارد فکرتان شده است.

نیروهای انقلابی و دانشگاهی باید با شناخت دقیق از شیوه‌های نفوذ راه را بر دشمن ببندند. هر فردی که در این خاک زندگی می‌کند باید از خودش بپرسد این حرفی که من می‌زنم در نهایت به نفع امنیت خانواده من است یا به نفع کسی که می‌خواهد کشور من را دچار فروپاشی کند؟ مفهوم «ویروس ادراکی» را می‌توان هشداری درباره خطر نفوذ در ذهن و روایت دانست؛ نفوذی که لزوماً با جاسوسی سنتی پول یا تهدید آغاز نمی‌شود، بلکه ممکن است از مسیر حباب اطلاعاتی تشویق مجازی اعتبار کاذب قطبی‌سازی و القای ناامیدی شکل بگیرد.

با این حال مقابله مؤثر با جنگ شناختی فقط از مسیر امنیتی ممکن نیست. امنیت پایدار زمانی شکل می‌گیرد که مردم احساس کنند دیده می‌شوند مسائل‌شان جدی گرفته می‌شود امکان اصلاح وجود دارد و نخبگان به جای فاصله‌گرفتن از واقعیت زندگی جامعه در کنار مردم ایستاده‌اند.

حاج قاسم عزیز می‌گفت که در دل هر تهدیدی بزرگ‌ترین فرصت‌هاست. اگر جوان ما با باور عمیق به هویت ایرانی‌اش وارد میدان شود خودش می‌شود بزرگ‌ترین سد در برابر جنگ شناختی، اما اگر فریب این روایت‌های تکراری دشمن را بخورد ناخواسته می‌شود پیاده نظام کسی که چشم دیدن پیشرفت ایران را ندارد.

جامعه‌ای که هم قدرت نقد دارد و هم امید به اصلاح، هم پیشرفت‌هایش را می‌بیند و هم ضعف‌هایش را انکار نمی‌کند، هم هویت ملی خود را حفظ می‌کند و هم پرسشگری را ارزش می‌داند کمتر در برابر عملیات روانی و روایت‌سازی‌های مخرب آسیب‌پذیر خواهد بود.

پیام اصلی این است، جنگ امروز فقط در میدان‌های نظامی تعیین نمی‌شود؛ بخش مهمی از آن در ذهن‌ها رسانه‌ها دانشگاه‌ها و گفت‌وگوهای روزمره مردم جریان دارد. در این میدان حفاظت از حقیقت امید و انسجام ملی وظیفه‌ای همگانی است؛ وظیفه‌ای که از نخبگان رسانه‌ها و فعالان فرهنگی آغاز می‌شود و به هر شهروندی می‌رسد که پیش از بازنشر یک خبر یا تکرار یک روایت از خود بپرسد، این سخن به روشن‌تر شدن مسیر جامعه کمک می‌کند یا فقط بر تاریکی و تردید می‌افزاید؟